در گفت‌وگوی «جام‌جم» با سرهنگ ثریا مطرح شد

اشرف علیه زنان

عکس: مجید آزاد- جام‌جم

زبان‌ها انداخت و ما را بر آن داشت تا برنامه این هفته جام‌پلاس را به مادر چشم‌انتظاری اختصاص دهیم که با کفش‌های آهنی در جست‌وجوی فرزند ربوده شده‌اش به کمپ اشرف رفت و ابعاد جدیدی از جنایت‌های گروهک منفور رجوی را برای ما بازنمایی کرد. صحبت‌های طرح شده در این گفت‌وگو برای‌مان مسجل کرد که سران سازمان تروریستی منافقین منفورتر و وحشی‌تر از صهیونیست‌ها هستند چرا که به هموطن و هم‌مسلک خودشان هم رحم نمی‌کنند و مثل سنگ قبر سرد و بی‌روح هستند و در تاریکی زندگی می‌کنند و دست آخر از این کمپ به آن اردوگاه تبعید می‌شوند. خانم ثریا عبداللهی، شخصیت اصلی فیلم سرهنگ ثریا با حضور در استودیوی جام‌پلاس به شرح وضعیت اسفناک زنان درکمپ اشرف پرداخت و بلایی که مروجان پروژه «زن، زندگی، آزادی» سر زنان و دختران این مرز و بوم می‌آورند را برای‌مان ترسیم کرد تا بار دیگر به دروغ بودن اقدامات و شعارهای این فرقه تروریستی پی ببریم. گفت‌وگو در خصوص تلاش‌های خانواده اسرای کمپ اشرف، پیگیری جنایات منافقین در مجامع بین‌المللی، نحوه جذب و اسارت افراد توسط سرشاخه‌های سازمان تروریستی منافقین، ضرورت معرفی ماهیت واقعی این سازمان تروریستی به جوانان و ... ازجمله موضوعاتی بود که در این مصاحبه به آن پرداختیم. آنچه در ادامه از نظرتان می‌گذرد، نسخه مطبوعاتی گفت‌وگو با ثریا عبداللهی است. شما می‌توانید متن و فیلم کامل این گفت‌وگو را ازطریق سایت و حساب‌های «جام‌جم» در فضای مجازی مشاهده کنید.

امین صبحی
دبیر جام پلاس

بهمن ۱۴۰۱ بود که در جشنواره فجر به تماشای فیلمی با عنوان «سرهنگ ثریا» نشستم و قطره‌های اشک من هم مثل اکثر مخاطبان این قصه پرغصه پشت پلک‌هایم نماند و جاری شد و تحت تاثیر درماندگی خانواده‌هایی قرار گرفتم که پشت کمپ اشرف برای دیدار فرزندان‌شان ضجه می‌زدند اما انگار مسخ‌شدگان سازمان تروریستی منافقین کرو کور شده بودند که این شوق و تمنا را نمی‌دیدند و با سنگباران، پاسخگوی مادرانی بودند که از عالم و آدم بریده و برای پاسخ دادن به ندای دل‌شان سر به بیابان گذاشته‌اند تا شاید چاره‌ای برای درد دلتنگی‌شان بیابند اما این اتفاق نمی‌افتد و ما که فقط تماشاگر پلان‌هایی از این روایت واقعی هستیم با ذهنی پر از هیاهو، افکار منفی و نفرت از اعضای سازمان مجاهدین خلق، سالن را ترک می‌کنیم اما واقعیت این است که مصیب این مادران که جسم و ذهن فرزندان‌شان توسط منافقین به یغما رفته است و سهم‌شان تنها یک قاب عکس از فرزند اسیرشان است، پایانی ندارد و بدتر از همه این‌که برای شکایت از این ظلم آشکار راه به جایی ندارند زیرا نهادهای پاسخگوی بین‌المللی نیز همدست این جانیان بی‌وطن هستند.

اخبار مرتبط با برگزاری دادگاه منافقین در تهران بعد از یک عمر جنایت و همزمانی حکم حبس ابد حمید نوری با این رویداد مهم، دوباره روایت‌های مستند و گزارش‌های خبری مرتبط با خیانت‌ها و خرابکاری‌های سازمان تروریستی منافقین را بر سر

؟ روایت‌هایی که ما از شما شنیدم تلخ، دردناک و بسیار عاشقانه بود. منافقین را می‌شناختید؟ ما را به چه صورت اتفاق افتاد؟ قبل از این‌که پسر شما توسط آنها ربوده شود درخصوص جنایاتی که منافقین انجام داده بودند اطلاعی داشتید؟

من منافقین را اصلا نمی‌شناختم. در حد کلمه منافقین در ایران شنیده بودم و در همین حد می‌شناختم. پسرم در ایران ورزشکار بود و پنج سال سابقه باشگاهی داشت. برای دریافت مدرکی باید به آلمان می‌رفت و این مسیر از راه ترکیه می‌گذشت؛ با دوستش عازم ترکیه شد و آنجا علی آنکارایی پسرم را ربود. حدود چهار سال دنبال پسرم بودم تا این‌که متوجه شدم در بین منافقین در عراق است. من از جنایت‌های این فرقه اطلاعی نداشتم. من هیچ شناختی از این فرقه منفور نداشتم. با توجه به فعالیت‌های چندین ساله باز هم احساس می‌کنم چهره منفور این فرقه را نمی‌شناسم.

؟ با وجود گذشت چند دهه از انقلاب تا قبل از این‌که درگیر این ماجرا شوید، شناخت کافی از جریان منافقین نداشتید؟

دقیقا درست است. از سال ۸۸، نزدیک به ۱۵ سال است که در این خصوص پرس‌وجو می‌کنم تازه این فرقه را می‌شناسم. با توجه به این‌که خودم در اشرف حضور داشتم جنایت‌های فرقه را از طریق نفراتی که در اشرف اسیر بودند و جدا شدند، شنیدم. جنایت گروهک منافقین در حق ملت ایران، جوانان ایران و حمایت از صدام حسین در طول هشت سال جنگ تحمیلی از این موارد است و زمانی که در عراق برای دیدن پسرم تحصن کردم، متوجه شدم. زمانی که پسرم رفت اصلا اطلاع نداشتم که چنین اختاپوسی وجود دارد،

؟ وجه مشترک ماجرای خودتان را با فرزند آقای نوری چه می‌دانید؟

اصل کار فرقه رجوی ربودن است؛ آنها افراد را با حیله و شیادی در تور می‌اندازند. آقای نوری تبدیل به عصایی برای فرقه رجوی شده است تا بتوانند به آن عصا تکیه دهند. مثل فرزندان ما که چندین سال است، اسیر این فرقه هستند و اگر لازم باشد، عده‌ای را می‌کشند تا از خون آنها استفاده کنند.

؟ برای دیدن عزیزان‌تان در پادگان اشرف امید داشتید؟

بله؛ زمانی که ما اشرف بودیم اکثریت خانواده‌ها امید داشتیم فرزندان خود را ببینیم چون نیم‌متر با هم فاصله داشتیم. یعنی منی که اینجا ایستاده بودم می‌توانستم بچه‌های اسیر داخل اشرف را ببینم. خیلی نزدیک و بدون دوربین می‌توانستم آنها را ببینم و با آنها صحبت و به عنوان یک مادر با آنها درددل کنیم. این افکار برای‌مان امید ایجاد می‌کرد. همین دیدن آنها که شاید فرزندان ما نبودند ولی همین، برای ما امید بود. وقتی می‌دیدیم آنها ما را با سنگ، آهن پاره و میلگرد می‌زنند ناامید می‌شدیم که چرا فرزندان ما با ما این‌طور برخورد می‌کنند.

؟ شرایط را نمی‌دانستید؟ منافقین را نمی‌شناختید؟

در تهران گفتند شما می‌روید و فرزندان خود را می‌آورید. ما به عراق آمدیم و حسرت یک دقیقه دیدن بچه‌ها را داشتیم. وقتی وارد اشرف شدم اصلا اشرفی نمی‌شناختم، من فقط نجف اشرف را می‌شناختم؛ آن چهار سال که آنجا ماندم از طریق جداشده‌هایی که الان در ایران یا خارج از کشور هستند این فرقه ملعون را شناختم که چه اختاپوس هزار سری است! آن منافق را در پرونده آقای نوری دیدید که گفت کشتیم و بیشتر هم می‌کشیم؛ درباره بچه‌های ما هم می‌گفتند دزدیدیم، خوب کاری کردیم. ما درد بی‌درمانی داریم آقای صبحی.

؟ برگردیم به لب مرز و از آنجا ادامه دهیم.

از مرز خارج و سوار اتوبوس شدیم تا ما را به اشرف ببرد. یک نفر جداشده که اسم او را نمی‌گویم بین ما بود. او از جنایت‌های فرقه منافقین در اشرف و در حق همان نفراتی که شش کیلومتر شش کیلومتر جان‌نثار مسعود ملعون بودند گفت. این فرد ۳۰ سال در فرقه بود و آنجا را خوب می‌شناخت... این فرد برای ما تعریف کرد دستور داده‌اند که زنان از شوهران خود جدا شوند و هرکسی خواب پدر و مادر ببیند به‌نوعی شکنجه می‌شود و برایش نشست «دیگ» می‌گذارند و برای هرکسی که خواب همسرش را ببیند نشست «بند ج» می‌گذارند. کسی اجازه ندارد با همسر خود در فرقه صحبت کند، همه باید طلاق اجباری بگیرند و به‌همین‌دلیل همه ما همسرمان را طلاق دادیم و از بچه‌های خود جدا شدیم. او گفت که در اشرف کسی اجازه ندارد اسم خانواده را بیاورد چون خانواده ام‌الفساد است. کسی حق ندارد خواب همسر یا نامزد خود را ببیند چون اگر تعریف کند دچار «بند ج» می‌شود. باید توبه کند و نشست دیگ برای او می‌گذارند.

؟ منافقین آن زمان تحت پوشش و حمایت آمریکا بودند؟

بله. تحت حمایت شدید آمریکا بودند. تانک‌های آمریکایی مانع این می‌شدند که ما به اشرف نزدیک شویم، آمریکایی‌ها حامی منافقین بودند

؟ چطور شد که عنوان سرهنگ گرفتید؟

این سؤال را باید از خانم عاج، نویسنده و کارگردان فیلم بپرسید. من فیلم‌ها را به ایشان دادم و خانم عاج با توجه به فعالیت‌هایی که در اشرف و ایران داشتم این عنوان را استخراج کردند.

؟ پس واژه سرهنگ از فیلم درآمد؟

این لقب را ارتش و پلیس عراق به من داد و بعدها نیز برخی خانواده‌ها من را با این لقب صدا می‌کردند؛ زیرا بابت کارهایی که باید انجام دهیم خیلی حرص می‌خوردم. مثلا باید در قسمت درب جنوب دکل می‌زدیم و این کارها را باید با سرعت انجام می‌دادیم؛ به خاطر همین اگر کمی این‌ور و آن‌ور می‌شد خودم وارد جریان می‌شدم و به ارتش می‌گفتم کمک کنید تا این کارها به سرعت انجام شود. به خاطر همین ارتش عراق به من لقب «نقیب ثریا» را دادند. آنها می‌گفتند طوری اینجا فعالیت می‌کنید که ما باید برخی مواقع عقب بنشینیم تا شما کار کنید.

؟ شما سفری به ژنو داشتید. نتیجه آن سفر چه شد؟

در طول این مدت چندین بار نامه به تمام نهادها در اشرف نوشتیم که توجهی نشد و هیچ جوابی نگرفتیم؛ این هم یکی از راه‌های امید ما بود و اسفند سال ۹۱ عازم سوئیس شدیم تا به سازمان ملل برویم و با نماینده‌های حقوق بشر مستقیم صحبت کنیم. وقتی رسیدیم و می‌خواستیم وارد لابی شویم فرقه رجوی روبه‌روی ساختمان سازمان ملل از کسانی که در ایران اعدام شده بودند یا زندانی سیاسی هستند، چند تا عکس گذاشته بود تا از آنها دفاع کند؛ زمانی که وارد شدیم آنها ما را نمی‌شناختند. آقای آتابای جلو رفت و گفت این عکس چیست؟ گفت تو فارس هستی؟ گفت بله، من از ایران آمده‌ام تا به شما کمک کنم.

؟ چرا؟

چون اگر این را نمی‌گفتیم به ما اجازه ورود نمی‌دادند. با احترام ما را برای ورود به لابی راهنمایی کردند. گفتیم پیش چه کسی برویم؟ گفت پیش بهزاد نظیری بروید. پرسیدم ایشون کیست؟ که پاسخ داد ایشان روابط عمومی ما در سوئیس و سازمان ملل است. چند خانواده بودیم؛ یک خواهر، من و دو برادر بودیم که وارد شدیم و اینجا بود که بنرها را باز کردیم و اینها ما را شناختند و نظیری چندین بار ما را تهدید کرد.

؟ یعنی چه گفت؟

گفت شما را می‌کشیم. گفت من یک روز تو را می‌کشم.

؟ ظاهرا در یکی از این پنل‌ها، آقای امیرارجمند حضور داشتند و بحثی صورت گرفته بود. ماجرا چه بود؟

آقای امیرارجمند به ظاهر اعلام می‌کرد من با این گروهک هیچ کاری ندارم اما در بین اعضای فرقه شدیدا فعال بود که بعدا متوجه شدیم برادر ایشان در این فرقه تروریستی حضور داشته و جزو فرماندهان اصلی این گروهک است. درگیری لفظی بین ایشان و آقای آتابای پیش آمد و آتابای خطاب به او گفت چرا خودتان را معرفی نمی‌کنید؟ چرا نمی‌گویید برادر شما سال‌های زیادی در خدمت فرقه است و علیه ملت ایران کار می‌کند؟ او گفت شما دروغ می‌گویید، چنین مسأله‌ای وجود ندارد و حرف‌هایی که بیان می‌کنید، واقعیت ندارد و دروغ است. هیچ زمانی نشده که به خانواده‌ها اجازه دیدار و ملاقات ندهیم و هر کسی می‌تواند بچه‌های خود را ببیند. افرادی که در آن پنل بودند، شروع به تکرار این حرف کردند و در نهایت امیر ارجمند بزرگ‌ترین شاهد آن جلسه بود تا ثابت کند که ما اجازه ملاقات دادیم و اینها خودشان برای دیدار بچه‌های‌شان نیامدند.

؟ این نکته خیلی جالب است که آقای ارجمند از منافقین حمایت می‌کرد ولی زمانی که به او گفته شد خودت و برادرت جزو منافقین هستید، شاکی شد. یعنی این فرقه به حدی منفور است که حتی وقتی کسی که برای آنها کار می‌کند، راضی نیست که هزینه آن را بپردازد و قبول کند که خود و خانواده‌اش درگیر این فرقه شدند.

درست است. اما اینها به نوعی شاهد بی‌طرفی بودند که می‌خواستند این مسأله را در جامعه و جمع جلوه دهند که هیچ مشکلی درخصوص دیدار با ساکنان اشرف وجود ندارد. خیلی قشنگ از آنها دفاع می‌کرد و می‌گفت درب اشرف باز است و هر کسی می‌تواند نفرات خود را ببیند، من شاهد هستم که هیچ مشکلی برای دیدار و ملاقات وجود ندارد. در صورتی که برادر ایشان در فرقه اسیر است ولی کسی ایشان را نمی‌شناسد. من هم نمی‌شناختم. وقتی با آقای آتابای درگیر شد، فهمیدم که برادر او در فرقه است.

؟ از آن زمان به بعد پیامی از منافقین دریافت نکردید؟

در چه خصوص؟

؟ پیامی یا هشداری که مبنی بر تهدید باشد؟

خیر. در ایران تهدید نشدم ولی در سوئیس تهدید شدم که فیلم آن را دارم. در همان نمایشگاه عکسی که گذاشته بودند، من را شناختند و وقتی از سازمان ملل بیرون آمدیم، دنبال ما راه افتادند و تا زمانی که سوار اتوبوس شویم، پشت سر ما بودند. وقتی سوار اتوبوس شدیم ۴-۳ نفر از آنها سوار شدند. مترجمی که پیش ما بود به راننده اتوبوس گفت که این افراد ما را تهدید به کشتن می‌کنند، اینها را پیاده کنید و راننده اتوبوس هم آنها را پیاده کرد و گفت حالا که در خطر هستید، شما را جلوی اداره پلیس می‌برم و همین کار را هم کرد و ما پیاده شدیم. اما آنها با ماشین دیگری دنبال ما

منافقین جنس مرد را استفراغ خشک لقب داده بودند و جنس زن را عفریته می‌نامیدند و می‌گفتند اینها نباید با هم صحبت کنند چون دچار «بند (ج)» می‌شوند

؟ سراغ احمد شهید رفتید؟

بله، یکی از اینها گفت شما باید احمد شهید را ببینید. اگر او به شما وعده دیدار بدهد حتما این اتفاق خواهد افتاد. در جلسه‌ای که به اتفاق احمد شهید و چند خانواده برگزار شد تصاویر مرتبط با خانواده‌هایی که در اشرف ضجه می‌زنند و ناله می‌کنند و آنها ما را با سنگ می‌زنند و تهدید می‌کنند را به احمد شهید نشان دادم. او خیلی متاسف شد و گفت واقعا این نقض قانون حقوق بشر است و چرا باید شما را بزنند و تهدید کنند و چرا شما نباید از امکان دیدن فرزندان‌تان برخوردار باشید؟ گفتم این وضعیت خانواده‌هاست. ما چند هزار خانواده هستیم و در عرض چهارسالی که در آنجا تحصن کردیم اجازه دیدار فرزندان‌مان را ندادند... او قول و وعده کمک داد و گفت من بعدازظهر در پنل شماره ۱۵ جلسه دارم و شما هم بیایید در نهایت پنل برقرار شد و ما رفتیم. نفرات فرقه روسری قرمز به سر داشتند. جلو نشسته بودند و ما عقب نشستیم. آنها صحبت کردند و به احمد شهید شرح دادند که اینها که به اینجا آمده‌اند، مزدور هستند من بلند شدم و گفتم که امیر اصلان حسن‌زاده پسر من است، شما او را از راه ترکیه دزدیدید و من عکس و شرح حال را به آقای احمد شهید نشان دادم و گفتم شما عکس‌ها و فیلم‌ها را دیدید. اما او خیلی راحت گفت من ندیدم! من در این خصوص با شما صحبت نکردم و خیلی راحت ما را رد کردند.

؟ بله، فتنه سال ۸۸.

منافقین آن زمان از آب گل آلود شاه ماهی را گرفتند و از همه افراد سازمان منافقین که در این اغتشاشات فعالیت داشتند عکس و فیلم گرفتند و به اشرف فرستادند و آنها این تصاویر را در سیمای خود پخش و این‌طور عنوان کردند که نفرات ما را ببینید ما اقدامات‌مان را شروع کرده ایم و خرداد امسال از مهران به تهران می‌رویم. به همین دلیل نفراتی که اعلام جدایی کرده بودند با دیدن این فیلم‌ها منصرف شدند و در اشرف ماندند و آنها به هدف اصلی خودشان رسیدند. به اغتشاشات سال گذشته در ایران برمی‌گردم. فرقه رجوی در همه حال منتظر گرفتن یک آتو از ایران است. به زن، زندگی، حجاب و برنامه‌هایی که خود رجوی در اشرف داشت اشاره کنم. زمانی که زنان ایرانی را از نزدیک در اشرف دیدم، وحشت کردم.

؟ چرا؟

چون همه آنها با ریش و سبیل بودند و روسری‌های قرمز و خاکستری بر سر داشتند. رنگ پوست آنها سیاه‌سوخته بود و صدای‌شان عین مردها بود و تا زیر زانو پوتین می‌پوشیدند. من اینها را دیدم گفتم من از چهره شما ترسیدم. گفتم این چه وضعیتی است؟ این شعار مریم رجوی برای اینها بود که یک زن اجازه ندارد از کرم استفاده کند، قیافه و صدای زن باید خشن باشد و اجازه ندارد لباس نو و تازه تن کند. حتی اجازه ندارند پوتین‌های‌شان را از پای‌شان دربیاورند. پیش آمده بود که از اشرف دختر فراری داشتیم که می‌گفت دخترها اجازه نداشتند با جنس مخالف صحبت کنند و به جنس مرد استفراغ خشک لقب داده بودند و جنس زن را عفریته می‌نامیدند و می‌گفتند اینها نباید با هم صحبت کنند چون دچار بند (ج) می‌شوند که خدمت شما شرح دادم. همین مریم قجر به زنان فرقه دستور داده است که روسری شما نباید عقب برود و باید این را حفظ کنید ولی همین فرد برای جوانان ما دم از زن، زندگی و آزادی می‌زند و برخی افراد هنوز از شیادی‌های این فرقه غافل هستند. زمان اغتشاشات می‌دیدیم که مریم رجوی زنان را تشویق می‌کرد که روسری‌ها را بردارید. شما زن هستید و باید در همه اتفاقات و مراحل حضور داشته باشید. ولی او در اشرف به زنان اجازه نمی‌دهد بیشتر از دو سه ساعت استراحت و با جنس مخالف صحبت کنند، به زنان اجازه ملاقات با خانواده و ارتباط با بچه و شوهرشان را نمی‌دهد و مسعود رجوی در یک شب خطبه طلاق هزار زن را خواند و به آنها گفت حلقه‌های خود را روی میز بگذارید. آن وقت چنین کسانی که هیچ حق و حقوقی برای افراد قائل نیستند و رفتار غیرانسانی و غیرقانونی با اعضای اشرف دارند، برای جوانان ما خط مشی تعیین می‌کنند.

؟ این روند در آلبانی هم تداوم دارد؟

در آلبانی هم شاهد این اقدامات هستیم. صحبت‌های خانم بتول سلطانی، رئیس شورای رهبری فرقه را که فرار کرده است، شنیدید؛ وی زمانی که خانواده‌ها متحصن بودند مطالبی را درباره رقص رهایی مسعود رجوی که به هزار شین معروف است، افشا کرد که یک شبه همه زنان و دختران را صدا کرده و گفته هیچ کدام از شما به نفرات اینجا تعلق ندارید و زن من هستید و سپس عقد خودش با آنها را خوانده است، به یاری خانواده‌ها آمد و ما این حرف‌ها را پشت بلندگوها پخش می‌کردیم.

؟ سراغ احمد شهید رفتید؟

بله، یکی از اینها گفت شما باید احمد شهید را ببینید. اگر او به شما وعده دیدار بدهد حتما این اتفاق خواهد افتاد. در جلسه‌ای که به اتفاق احمد شهید و چند خانواده برگزار شد تصاویر مرتبط با خانواده‌هایی که در اشرف ضجه می‌زنند و ناله می‌کنند و آنها ما را با سنگ می‌زنند و تهدید می‌کنند را به احمد شهید نشان دادم. او خیلی متاسف شد و گفت واقعا این نقض قانون حقوق بشر است و چرا باید شما را بزنند و تهدید کنند و چرا شما نباید از امکان دیدن فرزندان‌تان برخوردار باشید؟ گفتم این وضعیت خانواده‌هاست. ما چند هزار خانواده هستیم و در عرض چهارسالی که در آنجا تحصن کردیم اجازه دیدار فرزندان‌مان را ندادند... او قول و وعده کمک داد و گفت من بعدازظهر در پنل شماره ۱۵ جلسه دارم و شما هم بیایید در نهایت پنل برقرار شد و ما رفتیم. نفرات فرقه روسری قرمز به سر داشتند. جلو نشسته بودند و ما عقب نشستیم. آنها صحبت کردند و به احمد شهید شرح دادند که اینها که به اینجا آمده‌اند، مزدور هستند من بلند شدم و گفتم که امیر اصلان حسن‌زاده پسر من است، شما او را از راه ترکیه دزدیدید و من عکس و شرح حال را به آقای احمد شهید نشان دادم و گفتم شما عکس‌ها و فیلم‌ها را دیدید. اما او خیلی راحت گفت من ندیدم! من در این خصوص با شما صحبت نکردم و خیلی راحت ما را رد کردند.

مکث

برای مشاهده گزارش تصویری کیوآرکد را اسکن کنید

برای مشاهده فیلم گفت‌وگو کیوآرکد را اسکن کنید

برای خواندن متن کامل کیوآرکد را اسکن کنید